

• دریافت ۸۷/۱۰/۱۰

• تأیید ۸۹/۲/۷

تأملی بر کارنامه شعری قطران تبریزی

نجم‌الدین جنباری*

چکیده

قطران تبریزی را به‌عنوان نخستین شاعری می‌شناسند که در سده پنجم هجری در آذربایجان و آران سرودن شعر به زبان دری را آغاز کرد؛ چنان‌که او خود نیز در بیتی به این‌که سرسلسله شاعران آذربایجان به شمار می‌آید، فخر نموده است. شعر او از همان قرن پنجم تاکنون، از زوایای گوناگون بررسی و در تذکره‌ها نیز همه‌جا از وی به‌عنوان شاعری توانا تمجید شده که شاعران پس از خود را متأثر کرده است. شعر قطران، از یک زاویه دیگر هم استعداد کاویدن را دارد و آن تأثیری است که این شاعر نامی، بر جریان شعرگویی در غرب ایران بر جای نهاده است. قطران، به زبان فارسی شعر می‌سرود و چون از این زبان، به‌عنوان یک زبان رسمی - که در آن روزگار با توجه به پشتوانه‌های لازم، به اندازه کافی بالیده بود - بهره می‌جست، طبعاً باعث شد که این زبان برای شعرگویی در دربار امیران غرب ایران، به یک زبان مرسوم و جا افتاده تبدیل شود و عملاً دیگر زبان‌های بومی را به حاشیه براند. این جستار بر آن است که در حد خود، نگاهی نسبی بر کارنامه قطران بیفکنند و نقش او را در به حاشیه راندن زبان‌های ایرانی برای آفرینش‌های ادبی، بررسی نماید.

کلید واژه‌ها:

قطران تبریزی، ادب دری، سبک خراسانی، سنت ادبی، زبان فارسی، زبان (های) آذری.

* استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه کردستان، سنندج، ایران (njabari@uok.ac.ir)

مقدمه

قطران - چنان که خود او هم در دیوانش اشاره کرده است، نخستین کسی است که سرودن شعر به زبان دری را به غرب ایران کشاند. او از طریق تفحص در دیوان‌های شاعران خراسان، بر زبان و ادب فارسی تسلطی نسبی یافت و سرودن به همان زبان را، درست بدان شیوه‌ای که در درباره‌های خراسان رایج بود، آغاز کرد. از دید قطران، دلیل اصلی حسادت شاعران روزگار هم به او در همین نکته نهفته است: (رک. صفا ۱۳۷۰؛ ج ۲: ۴۲۳؛ زرین کوب ۱۳۷۹: ۱۰۷-۱۰۸)

گر مرا در شعرگویان جهان رشک آمدی
من در شعر دری بر شاعران نگشادمی

(دیوان: ۴۲۹)

نخستین کسی که از قطران تبریزی سخن رانده و درباره‌اش به داوری پرداخته است، ناصر خسرو قبادیانی می‌باشد که در سال ۴۳۸ هـ.ق. قطران را می‌بیند و در سفرنامه خود از این دیدار یاد می‌کند و قطران را شاعری می‌شناسد که فارسی را نیکو نمی‌داند و مشکلات و معنی لغات دیوان منجیک و دقیقی را می‌پرسد. هرچند که امروزه، درباره داوری ناصر خسرو، چند و چون زیاد است و برخی چون آربری، آن را آمیخته با تعصب می‌دانند که «خوارشماری شاعری از یک ولایت [آذربایجان] توسط شاعری از یک کلان شهر [توس] به حساب می‌آید.» (آربری ۱۳۷۱: ۱۰۷)

از آن زمان تا کنون، داوری درباره شعر و سبک شعری قطران، از زوایای گوناگون در کتاب‌های تذکره و تاریخ ادبیات انجام گرفته است؛ هرچند که تمام قضاوت‌ها بیش‌تر بر تمجید از این شاعر آذربایجانی و سخن زیبا و دل‌آرای او می‌گردد. به نظر می‌رسد که استاد بدیع‌الزمان فروزانفر، در کتاب گران‌سنگش، سخن و سخنوران، بیش‌ترین و دقیق‌ترین مطالب را درباره قطران و سبک سخن‌سرایی او نوشته باشد که دیگر معاصران، در نگاه‌های خود، هر یک به نوعی از آن بهره برده‌اند.

ما در این‌جا می‌کوشیم که آغازگری قطران را در سرودن شعر به زبان دری از دیدی نو به بحث بکشانیم و برآنیم که با توجه به این‌که قطران سنگ بنای سرودن به زبان دری را در آذربایجان نهاده است، تأثیرات این اقدام را در زبان و ادب ایرانی (ایرانی به معنای اعم آن و نه تنها زبان و ادب فارسی) نقد کنیم. برای این کار ابتدا از نوع نگاه سخن‌سنجان و تذکره‌نویسان و ادب‌دانان به عنوان درآمد بحث، آغاز می‌کنیم.

داوری پیشینیان

از میان معاصران قطران، ناصر خسرو قبادیانی جزو نخستین کسانی است که در سفرنامه خود از این شاعر سخن گفته است. او می‌نویسد: «و در تبریز، قطران نام شاعری دیدم؛ شعر نیک می‌گفت، اما زبان فارسی نیکو نمی‌دانست. پیش من آمد؛ دیوان منجیک و دیوان دقیقی بیاورد و پیش من بخواند و هر معنی که او را مشکل بود، از من بپرسید. با او بگفتم و شرح آن بنوشت و اشعار خود بر من بخواند.» (ناصر خسرو ۱۳۷۵: ۹)

امیر معزی، «که در سال‌های آخرین زندگی قطران شاعری بنام بوده» (فروزانفر، چاپ سوم: ۴۹۹-۵۰۰) دومین کسی است که از قطران، با شکوه یاد می‌کند و در قصیده‌ای به داستان حسادت اقرانش اشاره می‌کند و به نوعی او را برمی‌کشد:

چو بهر من ز تو اعظام و اکرام است هر روزی ترا هرگز نگویم آن‌چه قطران گفت مملان را
که از تو در نکوکاری مرا شکر است بسیاری ز مملان از حسودان گر شکایت بود قطران را
(فروزانفر، همان: ۵۰۰)

روحی ولوالجی نیز که از شاعران سلجوقی بود، در باره قطران چنین گفته است:

لقبم روحی است و چون روح است شعر پرداخته به دیوانم
مطلع و مقطع قصاید را سیوم فرخی و قطرانم
(عوفی ۱۳۶۱؛ ج ۲: ۱۶۷)

تذکره‌نویسان نیز در کتاب‌های تذکره - چنان‌که مرسوم است - مطالبی اغلب تکراری و برگرفته از هم در تمجید قطران و سخن‌سرایی او نوشته‌اند. نگاه محمد عوفی در تذکره "لباب‌الالباب"، به عنوان سرآغاز و سرآمد تذکره‌های فارسی (تألیف شده در ۶۱۸ هـ.ق)، در این باره می‌تواند گویای نوع نگاه تذکره‌نویسان باشد که دیگران با افزودن‌ها یا کاستی‌هایی آن را تکرار کرده‌اند: «قطران که همه شعرا قطره بودند و او بحر و جمله فضل‌ا ذره بودند و او خور؛ اشعار او در کمال صنعت و اوستادی و لطایف او محض اکرام و رادی، از اهل تبریز است و بر اقران سبقت کرد و قصاید او همه لطیف و اغلب رعایت جانب تجنیس کرده است و این قصیده از مشهورات قصاید اوست:

یافت از دریا دگر بار ابر گوهر بار بار باغ و بستان یافت گوهر ریز و گوهر بار بار»
(همان، ج ۲: ۲۱۴)

دیگر تذکره‌نویسان، تقریباً همین دیدگاه را تکرار نموده‌اند.

اما در روزگار ما استاد فروزانفر در کتاب وزین خود، سخن و سخنوران، با نگاهی نقادانه و عالمانه، به داوری درباره اشعار قطران پرداخته است. او قطران را شاعری می‌داند که اشعار مصنوع در دیوانش کم نیست (فروزانفر چاپ سوّم: ۴۹۲ و ۴۹۶؛ نیز رک. محبوب، چاپ اول: ۱۵۳ و ۳۰۲-۳۰۳) و به‌عنوان نخستین شاعری که به صورتی افراطی از صناعات بدیعی استفاده کرد، اشعارش را به تکلف و تصنع کشاند. این نکته‌ای که استاد فروزانفر بر آن تأکید کرده است، تقریباً در بیش‌تر قصاید قطران به دید می‌آید؛ شاید حدّ اعلای افراط، در به‌کارگیری صناعات بدیعی، همان مدحیّه‌ای باشد که عوفی هم از آن یاد کرده و در بالا هم مطلع آن آمد. (رک. دیوان: ۴۳۷) در این قصیده، هیچ بیتی نیست که از آرایه‌ای بدیعی عاری باشد.

استاد فروزانفر، درباره مضامین دیوان قطران هم می‌نویسد که در حوزه مضمون‌پردازی همان شیوه شاعران خراسان، به ویژه فرخی و عنصری را در پیش گرفت و عملاً به آفرینش مضمونی تازه، جز ابتکاراتی معدود، اقدام نکرد. (فروزانفر: ۴۹۴-۴۹۵، نیز رک. شمیسا ۱۳۸۳: ۵۸-۵۹) اکثر مضمون‌هایی که قطران در دیوان خود می‌آورد، در شعر شاعران خراسان پیشتر، به کار رفته است (زرّین کوب ۱۳۷۹: ۱۱۴-۱۱۵). این نکته‌ای نغز است که بسیاری از مضمون‌ها برای اقلیم قطران، حتی بسیار ناسازگار و ناآشنا هم هستند، اما به پیروی از شاعران خراسان به کار گرفته شده‌اند؛ به عبارتی دیگر، قطران به جای تأثر از محیط طبیعی خود، از محیط علمی و تحصیلی‌اش تأثیر پذیرفته است؛ (فروزانفر: ۴۹۵) می‌توان از نمونه‌های زیر یاد کرد:

۱- تشبیه لب به پسته؛ نکته نغز این است که در ارزان اصلاً پسته بار نمی‌آید:

دل چو مرغ نیم‌بسمل زان شد اندر عشق تو کز لب چون پسته کردی دانه و بادام دام

(دیوان: ۴۴۳؛ نیز رک. ۴۴۵)

۲- توصیف اندام معشوق که بر بنیاد توصیف‌های سبک خراسانی است:

از دهانش خیره ماندم من که چون گوید سخن از میانش خیره ماندم من که چون ناید برون

(دیوان: ۴۹۱؛ نیز رک. ۵۳۲)

۳- یاد کردن از فرخار و نوشاد و زیبایی‌های بتخانه‌هایش که به خراسان نزدیک است و برای ساکنان آن‌جا آشنا، اما فرسنگ‌ها از آذربایجان دور است و ظاهراً قطران هم تنها نامی از آن‌جاها را در دیوان شاعران دیده و به شعر خود آورده است:

تا من بزیم قصّه نوشاد نخوانم کز دیدن او مجلس من گشت چو نوشاد

(دیوان: ۴۷۵؛ نیز رک. ۴۵۹)

سرودن اشعار تقاضایی و یا نوع تعامل با معشوق و جلوه‌گری سیمای معشوق و بسیاری نکات دیگر را هم می‌توان بدان افزود که تنها برای اختصار به نمونه‌های فوق بسنده شد. این تکلفی که استاد فروزانفر از آن سخن گفته و مؤتمن از آن به فدا کردن معنا برای لفظ در شعر قطران، تعبیر کرده است (رک. مؤتمن ۱۳۷۱: ۱۴۸) می‌تواند نشانگر این باشد که زبان فارسی دری، به عنوان زبانی ادبی، برای قطران، حکم زبان دوم را داشته و چون ناخودآگاهانه در ذهنش نقش نبسته، طبعاً اشعاری متکلفانه حاصلش شده است. به بیانی دیگر، تعامل هر شاعری با زبان مادری برای آفرینش شعر، بسی آسان‌تر و صمیمانه‌تر از تعامل وی با زبان(های) دوم خواهد بود؛ چون زبان مادری از ژرفای درون برمی‌جوشد و این غیر از آن زبان دومی است که فرد در مکتب‌خانه می‌آموزد که هرچند خوب در ذهن رسوخ کند و ملکه شود، باز برای آفرینش‌های شعری - که باید از ناخودآگاه برآید - نارسا و در مقایسه با زبان مادری، به‌صورتی مصنوع شکل خواهد گرفت. (در این باره رک. محجوب، چاپ اول: ۴۱۱-۴۱۲)

حالا با این درآمد، نگاهی بسیار گذرا به وضعیت زبان فارسی در روزگار قطران می‌افکنیم و سپس از این زاویه به داوری درباره کارنامه شعری قطران می‌پردازیم.

گام نخست در رسمیت بخشیدن به زبان فارسی دری در ازان و آذربایجان

هر زبانی برای این که رسمیت بیابد و به عنوان یک زبان زنده موجودیت خود را اعلام نماید، به ناگزیر، باید دارای پشتوانه‌هایی باشد. می‌توان مهم‌ترین پشتوانه‌های بقای یک زبان را در سه پشتوانه سیاسی، اقتصادی و فرهنگی جست. منظور از پشتوانه سیاسی، حمایت یک حکومت از یک زبان خاص و به‌کارگیری آن در مراودات و مکاتبات دربار است. هر اندازه آن حکومت مقتدرتر و قلمرو وسیع‌تری داشته باشد، همان زبان هم بدان اندازه نیرومندتر و کاراتر خواهد بود. منظور از پشتوانه اقتصادی هم، حمایت‌های مالی از ترویج زبان و فراهم کردن اسباب پویایی آن است؛ و منظور از پشتوانه فرهنگی داشتن پیشینه‌های مکتوب و حتی شفاهی غنی‌ای است که آن زبان را از آفات و موانع پیش رو، یاری می‌رساند و در تنگناها، رمق از دست رفته را بدو بازمی‌گرداند.

بحث ما در این‌جا بیشتر به مورد نخست (پشتوانه سیاسی) مربوط می‌شود؛ یعنی این که یک زبان باید از سوی یک حکومت مورد حمایت واقع شود و این حداقل را برای بقای خود داشته باشد؛ در غیر این صورت، آن زبان تنها برای ارتباط شفاهی مردم به کار خواهد رفت و دیر یا زود از بالندگی خواهد افتاد و راه محتوم کوچک شدن و سرانجام خاموش شدن را در پیش خواهد گرفت.

زبان فارسی دری، در این باره مثال خوبی است. این زبان بعد از اسلام با رسمیت یافتن در دربار یعقوب صفاری، توانست موجودیت خود را اعلام کند. (رک. تاریخ سیستان ۱۳۸۱: ۲۱۴-۲۱۷) پس از آن، این زبان نه تنها برای ارتباطات توده‌ها، بلکه به عنوان زبانی ادبی و بعدها زبانی علمی به کار رفت و آثار بسیار زیادی بدان زبان، در همان سده‌های نخستین هجری نوشته شد. اگر زبان فارسی از این پشتوانه بی‌بهره بود، بعید بود که به چنان رشد سریعی دست یابد؛ جرّقه آغازین این موجودیت، از حمایت دربار پدید آمد.

در قرن پنجم هجری، توده‌های مردم ایران، در گوشه و کنار این مملکت پهناور به زبان‌های مختلفی تکلم می‌کردند. در این میان، زبان فارسی به عنوان یک زبان رسمی و ارتباطی برای همه ساکنان ایران، شناخته شده بود و برای کسی جای شکی باقی نگذاشته که اگر دو تن از دو اقلیم متفاوت به همدیگر برخورد می‌کردند، زبان ارتباطی آنان، زبان فارسی بود. نمونه را در دیدار عنصرالمعالی، از امیران زیاری، با امیر ابوالسوار شذادی، حاکم گنجه می‌بینیم که بنا به گفته عنصرالمعالی در قابوسنامه، این ارتباط به زبان فارسی بوده است. (خالقی مطلق ۱۳۷۲: ۳۷۸)

زبان مردم آذربایجان و اران نیز در آن عصر، زبان یا زبان‌هایی ایرانی بود که طبق گزارش جغرافی‌نویسان، تا سده‌های هفتم و هشتم نیز بدان‌ها تکلم می‌شد؛ اما از آن زمان به بعد، اندک اندک، راه خاموشی را درپیش گرفتند. (رک. کسروی ۱۳۸۳: ۳۹-۹۶) زبان مادری قطران یکی از این زبان‌ها بود؛ اما او آن را در سرودن شعرهایش به کار نبرد و آئی را که برگزید، زبان فارسی بود با تمام ظرافت‌ها و ویژگی‌ها و دشواری‌ها در فراگیری و نوشتنش که البته همین ناآشنایی‌ها باعث به‌وجود آمدن ابیاتی متکلفانه در دیوانش شده است.^۱ او در دیوان‌های شاعران خراسان تفحص کرد و کوشید تا تمام نکات و مسائل سبک خراسانی را - که در آن دیوان‌ها یافته بود - در اشعار و مدحیه‌های خود به کار ببرد و مطابق همان سنت مرسوم در خراسان، برای صله، تقدیم حاکمان اران و آذربایجان نماید.

حالا قطران تبریزی، در شعر دری را بر شاعران می‌گشاید و مدحیه‌هایی وزین، بلند و جذاب را پیشکش شاهان می‌کند که البته سخنش هم در همان دربارهای کوچک، روایی می‌یابد که داشتن لقب "فخرالشعرا" شاهدی صادق بر این روایی تواند بود. (رک. فروزانفر: ۴۹۲) او سنت ستودن شاهان را به همان سبک و سیاقی که در خراسان مرسوم بود، به غرب ایران می‌آورد و در اندک زمانی، سنتی را پایه‌گذاری می‌کند که از سوی دربار نیز پشتیبانی می‌شود. این سنت، بقای خود را با مقبولیت اشعار و حمایت‌های بی‌دریغ درباریان تضمین می‌کند و باعث می‌شود که

در روزگاران بعدی، همچون یک سنت جا افتاده و اصیل با آن تعامل شود. در این گام نخست، اما دشوار، مسیر برگزیدن زبان ادبی و رسمیت دادن به آن زبان تازه وارد و به تبع، به حاشیه راندن زبان‌های متداول آن‌جا - که همگی ایرانی بودند و اعضای از یک خانواده به شمار می‌آمدند - تعیین می‌شود. این که قطران در دیوان خود از شاعران زمانه سخن به میان آورده است که بر او رشک برده‌اند و شاید در نزد امیران آن‌جا از او بدگویی‌ها کرده‌اند، بعید نیست که این شاعران، به زبان(های) متداول آن اقلیم - که زبان کهن آذربایجان بوده - شاهان را ستوده باشند و چون قطران - که به زبانی دیگر (فارسی) شعر می‌سرود - بیش‌تر از همه منظور نظر بوده و عرصه را بر آنان تنگ کرده، آنان هم به حسدورزی و بدگویی در حق قطران پرداخته باشند. حدسی که هرچند در هیچ کتابی بدان اشاره نشده است، اما پذیرفتنی به نظر می‌رسد.

ما برای اقبال زیاد دربار به اشعار قطران، مستندات زیادی در دست داریم؛ پس می‌توان چنین برداشت کرد که دربارهای آن‌جا چندان اعتنایی به سروده‌های دیگر شاعران - که به زبان(های) اقلیمی بوده - نداشته‌اند. افزون بر دادن صلوات گران‌بها و نواختن شاعر - چنان که در شعری بیماری نقرشش را از همین نواخت‌ها می‌داند (رک. زرین کوب: ۱۱۲) - باید به از بر کردن شعرهای قطران هم از سوی حاکمان، از جمله ابوالحسن علی لشگری، حاکم کردنژاد گنجه، اشاره کرد که قطران در این باره گوید:

امیر نامور بادی، چو ما را نامور کردی	همیشه کان زر بادی که ما را کان زر کردی
بدین خلعت فرستان مرا تاجی به سرکردی	چو تو جفت نظر بودی، مرا جفت نظر کردی
مرا این بس که تو یک بیت شعر من ز برکردی	که جان بدسگالان را ز غم زیر و زبر کردی
نبودم نامور اول؛ تو میرم نامور کردی	نبودم پره‌نر اول؛ تو شاهم پره‌نر کردی

(دیوان: ۴۱۳)

از دیرباز کوشش همه شاعران ستایشگر این بوده که در دید شاهان و درباریان، عزیز نموده شوند و شعرشان منظور نظر باشد؛ حال اگر در نظر آوریم که شاه زمانه، خود بیتی را از قصیده قطران حفظ کرده و در مجالس بزم - که دیگر شاعران هم حضور دارند و آن همه لطف را با چشم خود می‌بینند - به تکرار آن اقدام نموده باشد، می‌توان پی برد که شاعران رقیب و زبان سروده‌هایشان چه حالی داشته‌اند و در مقابل، زبان فارسی هم به چه عزتی دست یافته است. قطران، هنگام مدح ابونصر مملان در این باره گوید:

به جای تو که با هر شاه هم صنفی و همخوانی بسا کس مهترم خوانند تا تو کهترم خوانی

حسودانم فراوانند و بدگویان ز نادانی ز بس کم خواسته پاشی؛ ز بس کم پیش بنشانی
 فراوان دادیم نعمت، حسودان شد فراوانی تو کردی بر من این بیداد؛ گرنه از چه سان دانی
 (دیوان: ۴۰۱)

در یک مثنوی هم که در مدح سپهدار ارژان، ابوالیسر، سروده و در آن از مهرورزی‌های
 ابوالیسر یاد می‌کند، می‌گوید:

به شهر اندرون از تو نامی شدم به نزدیک خسرو گرامی شدم
 یکی نزد خسرو نشاندی مرا به گردون هفتم رساندی مرا
 به جاه توأم هر کسی چیز داد ز بهر تو می‌رم بسی چیز داد
 به خدمت همی خواند شاهم فزون همی کرد هر روز جاهم فزون...
 ...من از بهر شاه جهان، لشکری فروزنده شهر و هم لشکری
 یکی شعر گفتم به رنج روان به معنی نغز و به لفظ روان
 اگر نیک رایی به جای آوری بدین چاکر خویش رای آوری
 بفرمای این شعر خواندن بدو همان رسم چاکر نماندن بدو
 اگر خلعت او بیابد رهی چو ماه دو هفته بتابد رهی
 بر مهتران جاهش افزون شود دل حاسدانش پر از خون شود

(دیوان: ۵۱۸-۵۲۱)

تعدد دربارهای کوچک آذربایجان در آن روزگار و رقابتی که در حفظ بقای خود و نشر
 شهرتشان با هم داشتند، فرصت مناسبی را در اختیار قطران می‌گذارد تا از نوالشان بهره‌ها بیابد و
 در سفر و حضر به طرح رابطه دوستی و نهایت برخورداری از بخشش‌هایشان بپردازد. (رک.
 فروزانفر: ۱۰۸) طبیعی است که این اقبال، پشتوانه‌هایی محکم را برای این سنت و قراردادهای
 تازه شعر (فارسی سرایی) می‌سازد؛ در چنین فضایی بدیهی است که شعر سرودن و مدح شاهان
 با زبان(های) محلی، فقط خوار شمردن خود و ممدوح قلمداد شود؛ چون خارج از قراردادهای جا
 افتاده دربارها است. سنت که نهاده شد و مقبولیت یافت، هم راه را برای دیگران در ادامه دادن
 به آن سنت هموار می‌کند و هم درافتادن را با آن غیرممکن می‌نماید؛ چون سنت معمولاً در
 ذهن‌ها با مقبولیتی عام مواجه می‌شود و توده‌ها آن را از آن خود می‌پندارند و بر حفظ و تقویتش
 نیز تعصب می‌ورزند؛ پس آشکار است که شکستش هم به یک تابو بدل می‌شود که هرگز از
 توان شاعران نوقلم آن جا و شاید ناآشنا با نکته‌ها و ظرایف مدیحه‌سرایی بر نمی‌آید و این وضعیتی

تا روزگار ما کم و بیش ادامه می‌یابد.

بدین ترتیب، زبان‌های محلی از متن به حاشیه رانده شدند و به‌جای تمام آن‌ها، زبان فارسی بر مسند نشست و در اندک زمانی به زبانی مقتدر و مرسوم برای نوشتن و سرودن بدل گشت. از این زمان به بعد زبان‌های محلی تنها و تنها برای ارتباط شفاهی و روزمرهٔ مردمان یک منطقهٔ کوچک، تنزل کردند و در برابر زبانی که پشتوانه‌های لازم را کسب کرده، کم آوردند.

اثرات کارستان قطران بر ادب ایرانی

چنان‌که در مقدمه هم اشاره شد، ما ایران را فراخ‌تر از قلمرو جغرافیایی کنونی و نیز متنوع‌تر از آن چیزی می‌بینیم که امروزه بر ذهن و زبان غالب ایرانیان چیره شده است؛ پس شایسته است که هنگام بررسی جنبه‌های گوناگون فرهنگی‌اش، از جمله جنبهٔ زبان و ادب، به گسترهٔ فراگیرش نظر افکنده شود و از نگاه یک‌سویه به یک جنبهٔ تنها و وانهادن دیگر جنبه‌ها، پرهیز شود. کوتاه سخن این‌که با تبدیل شدن زبان دری در آذربایجان و به تبع، در غرب ایران، به عنوان یک زبان رسمی، مسیر نوشتن و سرودن برای روزگاران بعدی مشخص می‌شود. هر شاعری از راه برسد، بدون اندک تأملی، سرودن را به همان زبان رسمی آغاز می‌کند. بعدها با آمدن اسدی توسی به آذربایجان و اهدای گرشاسپ‌نامه به امیر نخجوان و نیز ظهور شاعرانی چون نظامی و خاقانی، این سنت، دگربار چنان مهر تأیید می‌خورد که هرگونه مجال عرض اندامی را از زبان‌های آن اقلیم برای همیشه می‌گیرد و حتی زمینهٔ مرگ تدریجی تک‌تکشان را فراهم می‌کند. در سدهٔ ششم، شاعر عارف بنام همدان، باباطاهر عریان همدانی، حکایت شیدایی خود را به زبان مادریش سرود. این اشعار که مقبول طبع همگان قرار گرفت، به سرعت رواج یافت و در گوشه و کنار آن مناطق پخش شد. اما این اشعار - که به زبان اقلیمی بود - در برابر همان سنت، یارای مقاومتی نداشت و تدریجاً از زبان بومی به زبان فارسی دگرگون شد. امروزه از دوبیتی‌هایی که به زبان اقلیمی باباطاهر باشد، جز معدودی - آن هم به کوشش افراد خوش ذوقی که آهنگ تدوین کَشکول‌ها و جُنک‌های ادبی داشتند - چیزی بر جای نمانده است. حتی قالب اشعار نیز یکدست، به دوبیتی و وزن آن‌ها هم به بحر هزج با زحافات گوناگونش بدل گشته است؛ در حالی که باباطاهر اشعار خود را هم در قالب دوبیتی و هم در قالب غزل (غزل‌واره) سروده بود که قالب اخیر در بعضی از دست‌نویس‌های کهن همچنان مانده است؛ (در این باره رک. مینوی ۱۳۷۵: ۸۱-۸۵؛ مقایسه کنید با صفا ۱۳۷۰: ج ۲: ۳۸۴-۳۸۶) وزن اشعار او هم در

اصل، به بحر هزج محدود نمی‌شد، بلکه مطابق سنت جا افتاده در غرب ایران و به پیروی از سروده‌های موسوم به اورامانات، در بحرهای گوناگونی سروده شده‌اند که شمس قیس رازی را از شیوع این گونه اوزان، شگفت‌زده کرده است. (رک. رازی: ۱۳۶۰: ۱۰۵-۱۰۷ و ۱۷۴-۱۷۷) استاد خانلری یک دوبیتی را از باباطاهر به زبان اصلی، به نقل از شمس قیس رازی ذکر می‌کند که در دوره‌های بعدی هم لفظ و هم وزن آن دگرگون شده است. او درباره دوبیتی زیر می‌نویسد:

«ارکری مون خواری اج که ترسی ور کشی مون باری (بزاری) اج که ترسی
ازینیمه دلی نترسم اج کیچ ای گه‌مان دل ته داری اج که ترسی

که بر وزن "فاعلاتن مفاعیلن فعولن" تقطیع شده است. این دوبیتی، امروز نیز معروف و به باباطاهر عریان منسوب است، اما صورت آن تغییر یافته و گذشته از تحریف و تغییر کلمات، وزن آن نیز درست بر "مفاعیلن مفاعیلن فعولن" تطبیق شده است؛ بر این وجه:

کشیمان گر بزاری از که ترسی برونی گر بخواری از که ترسی؟
به این نیمه دل از کس مو نترسم دو عالم دل ته داری از که ترسی»

(خانلری ۱۳۷۳: ۶۶-۶۷)^۲

البته به گواهی کتاب‌هایی همچون تاریخ طبرستان از ابن اسفندیار، شاعران زیادی هم در دربار عضدالدوله دیلمی بوده‌اند که به گویش بومی خود، به ستودن امیران آل بویه می‌پرداختند. استاد مصفا در این باره می‌گوید: «از پیشقدمان این تحوّل [سرودن به زبان‌های بومی] یعنی از معاصران باباطاهر چهار تن را به نام‌های **استاد علی پیروزه** و **دیواره‌وز** ملقب به **مسته مرد** و **مرزبان** و **پندار رازی** تا حدّی می‌شناسیم. استاد علی و مسته مرد هر دو مدّاح عضدالدوله دیلمی و مورد حمایت او بوده‌اند و اشعاری از این دو شاعر به لهجه دیلمی و به وزن عروضی در تاریخ طبرستان ابن اسفندیار با مختصری شرح حال هر یک، دیده می‌شود. مرزبان، همان مرزبان بن رستم بن شروین از ملوک طبرستان و از خاندان باوند یا باوندیان است که علاوه بر مرزبان‌نامه، که در اواخر قرن چهارم به زبان طبری تألیف کرده، دیوان اشعاری به لهجه طبری، زبان بومی خود به نام "نیکی‌نامه" داشته است. از این دیوان، ابن اسفندیار در تاریخ طبرستان، تألیف شده به سال ۶۱۳، یاد کرده است... هرمان اته، خاورشناس آلمانی، پندار را نخستین شاعری می‌داند که به لهجه محلی (دیلمی) شعر ساخته و معتقد است که این شیوه از طرف باباطاهر عریان پیروی شده است. پندار، شاعر مدّاح مجدالدوله ابوطالب رستم، آخرین حکمران سلالة آل بویه بوده است و علاوه بر شعر فارسی و لهجه‌ای، به عربی نیز شعر سروده

است.» (مصفاً ۱۳۴۷: مقدمه)

آن گونه که شمس قیس رازی نیز گفته، در روزگار او توده‌های مختلف مردم مناطق غربی ایران (عراق عجم)، رغبت شگفتی به ادبیات محلی داشته‌اند: «باعث کلی و داعیه اصلی بر نظم این وزن ثقیل و بحر مستحدث [وزن دوبیتی] در سلک اوزان قدیم و بحور مشهور، آن بود که کافه اهل عراق را از عالم و عامی و شریف و ضعیف به انشاء و انشاد ادبیات فهلوی مشعوف یافتیم و به اصغاء و استماع ملحونات آن، مولع دیدم، بل که هیچ لحن لطیف و تألیف شریف از طرق اقوال عربی و اغزال دری و ترانه‌های معجز و داستان‌های مهیج، اعطاف ایشان را چنان در نمی‌جنابند و دل و طبع ایشان را در اهتزاز نمی‌آورد که:

لحن اورامان و بیت پهلوی زخمه رود و سماع خسروی.

(رازی ۱۳۶۰: ۱۷۳)

شاید آخرین فردی که اقدام به سرودن شعر به زبان مادری خود کرده، شیخ صفی‌الدین اردبیلی باشد که از اشعار او، دوبیتی‌هایی در کتاب‌های تاریخ و جنگ‌ها بر جای مانده است. (رک. کسروی ۱۳۸۳: ۵۶ به بعد)

امروزه از این همه آثار و دیوان‌ها و کتاب‌های ارزشمند، چیزی درخور به دست ما نرسیده است. اگر این آثار و آثار ولایات غربی ایران (به ویژه به زبان‌های آذری و کردی)، حفظ می‌شد و ادبیات این مناطق، در آن روزگاران، مجالی برای رشد می‌یافت، امروزه ما گنجینه‌ای عظیم از آثار گوناگون ادبی و شاید علمی به زبان‌های گوناگون ایرانی داشتیم؛ اما چنین به نظر می‌رسد که در جریان نگاه به مرکز و استحاله تدریجی در آن، این فرصت‌ها از دست رفته باشد.

با این اوصاف، کارستان قطران و شاهان و درباریانی را که ترغیب و تشویق کردند و از تشویق دیگر شاعران پرهیزی داشتند، چگونه ارزیابی کنیم؟ از طرفی او و کسانی که بعدها جریان سرودن به زبان فارسی را ترویج دادند، در حد خود باعث بالندگی ادب فارسی در این مناطق شدند؛ اما در روی دیگر سکه، این کار به قیمت نازا کردن زبان‌های ایرانی در غرب ایران تمام شد. هر زبانی، گویای اندیشه و جهان‌بینی ویژه خود است که بر بستر آن زبان جاری می‌شود و در واژه‌ها، دستان‌ها و ضرب‌المثل‌ها، کنایات، ادب عامه و ... نمود می‌یابد. با مرگ آن زبان، تمام آن گنجینه‌ها نابود می‌شوند. مرگ زبان، یعنی مرگ جهان‌بینی و اندیشه‌ای که بر بستر آن زبان رشد کرده و بالیده است. مرگ یک زبان، فاجعه‌ای دردناک برای فرهنگ یک کشور به شمار می‌آید. زبان‌های دیرین آذربایجان، زبان‌های ایرانی اصیلی بودند که طبعاً

اندیشه‌هایی ایرانی را بازمی‌تابانند و برای سده‌های متمادی، زمینه‌بالندگی خردورزی، دینداری، ادبیات فولکلور و در یک کلام جهان‌بینی گویشورانش را فراهم کرده بودند. با مرگ آن زبان‌ها، اندیشه‌ها نیز نیست شدند.

هر چند که نمی‌توان و نباید دلیل خاموشی زبان‌های ایرانی را در آذربایجان تنها معلول این موضوع دانست که بدان اشارتی شد، چرا که یقیناً دلایل مختلفی دست به دست هم دادند تا این اتفاق بیفتد، اما به هر روی، قطران و درباریان روزگار قطران هم در این میان، ناخواسته نقشی داشته‌اند و آن با کمک پشتوانه سیاسی (حمایت‌های دربار) و پشتوانه اقتصادی (دادن صلات فاخر) برای زبان دری، پشتوانه‌های فرهنگی ساختن است که زبان‌های بومی فاقدش بودند. پس طبیعی است که در دو سه سده بعدی می‌بینیم از این زبان‌ها جز رسوبی و یادی، چیزی دیگر بر جای نمانده باشد. (رک. هنینگ ۱۳۷۸: ۳۱۵-۳۴۰)

و **سخن آخر** این که حالا که بحمدالله در کشوری هفتاد و دو ملت هستیم و از برکت زبان‌های گوناگونی بهره‌مندیم، برای حفظ این زبان‌ها - که هر کدام بستر رشدی برای اندیشه‌هایی ایرانی بوده‌اند - چه کرده‌ایم؟ این یکدست‌نگری و یکنواخت‌سازی کنونی و استحاله آرام کانون‌های اصیل فرهنگی در نگاه به یک کانون، چه دستاوردی دارد که در حفظ آن کانون‌ها فراجنگ نمی‌آید؟ هنگامی که بپذیریم که در روزگار پست مدرنیته و اصل پذیرش تنوع فرهنگی نفس می‌کشیم، به حاشیه راندن فرهنگ‌ها و زبان‌های ایرانی، بیش‌تر به یک طنز می‌ماند که البته ریشخند و سرزنش آیندگان را در پی خواهد داشت.

یادداشت‌ها:

- ۱- این تکلف را در سخن گفتن هم می‌بینیم: «در واقع در آن سال‌ها در بین اهل ری هم شاعرانی مثل منطقی رازی، بندار رازی و غضایری رازی پیدا شده بودند که به زبان فارسی شاعران اهل خراسان شعر می‌گفتند، اما زبان محاوره آن‌ها لهجه خاص خودشان - زبان رازی - بود و در گفت و شنود عادی شاید به آسانی نمی‌توانستند با زبان فارسی رایج در خراسان سخن بگویند؛ قطران شاعر تبریز هم از همین گونه شاعران عصر بود.» (زرین کوب ۱۳۷۲: ۱۰۵؛ برای اوضاع مشابه مردم اصفهان و همدان رک. همان: ۱۰۶)
- ۲- این شیوه تغییر دادن تدریجی یک بیت از یک گویش یا زبان به گویش یا زبانی دیگر، پیشتر هم در مورد دگرگون کردن بیتی پهلوی منسوب به بهرام گور اتفاق افتاده است که به زبان فارسی دری و از وزن هجایی به وزن عروضی درآمده است؛ (رک. صفا ۱۳۷۰: ج ۱، ۱۷۷-۱۷۸)

منابع:

- آربری، آرتور جان. ۱۳۷۱. ادبیات کلاسیک فارسی. ترجمه دکتر اسدالله آزاد. چاپ اول، مشهد: آستان قدس.
- خالقی مطلق، جلال. ۱۳۷۲. گل‌رنج‌های کهن «گزیده مقالات به کوشش علی دهباشی». چاپ اول، تهران: نشر مرکز.
- رازی، شمس‌الدین محمد بن قیس. ۱۳۶۰. المعجم فی معاییر اشعار العجم. به تصحیح محمد عبدالوهاب قزوینی. چاپ سوم، تهران: کتابفروشی زوار.
- زرین کوب، عبدالحسین. ۱۳۷۹. با کاروان حله. چاپ دوازدهم، تهران: انتشارات علمی.
- شمیسا، سیروس. ۱۳۸۳. سبک‌شناسی شعر. چاپ نخست از ویرایش دوم، تهران: نشر میترا.
- صفا، ذبیح‌الله. ۱۳۷۰. تاریخ ادبیات در ایران. ج ۱ و ۲، چاپ نهم، تهران: انتشارات فردوس.
- عوفی، محمد. ۱۳۶۱. تذکره لب‌الالباب. به تصحیح پروفسور ادوارد براون و مقدمه و تعلیقات علامه محمد قزوینی. ج ۲، چاپ اول، تهران: کتاب فروشی فخر رازی (افست از روی چاپ لیدن).
- فروزانفر، بدیع‌الزمان. بی تا. سخن و سخنوران. چاپ سوم، تهران: انتشارات خوارزمی.
- قطران تبریزی. بی تا. دیوان. از روی نسخه آقا محمد نخجوانی. به اهتمام حسین آهی. بی جا: مؤسسه مطبوعاتی خزر.
- کسروی، احمد. ۱۳۸۳. آذری یا زبان باستان آذربایجان. چاپ اول (با ویرایش نو و نمایه) تهران: انتشارات خورشید آفرین.
- مؤتمن، زین‌العابدین. ۱۳۷۱. تحویل شعر فارسی. چاپ چهارم، تهران: انتشارات طهوری.
- محجوب، محمد جعفر. بی تا. سبک خراسانی در شعر فارسی. چاپ اول، تهران: انتشارات فردوس.
- مینوی، مجتبی. ۱۳۷۵. باباطاهر لر در بابا طاهرنامه. به کوشش پرویز اذکابی. چاپ اول، تهران: انتشارات توس.
- نائل خانلری، پرویز. ۱۳۷۳. وزن شعر فارسی. چاپ ششم، تهران: انتشارات توس.
- ناصر خسرو. ۱۳۷۵. سفرنامه. به کوشش دکتر محمد دبیرسیاقی، چاپ ششم، تهران: انتشارات زوار.
- نویسنده ناشناخته. ۱۳۸۱. تاریخ سیستان. به تصحیح محمد تقی بهار، چاپ اول، تهران: انتشارات معین.
- مصفا، ابوالفضل. ۱۳۴۷. سوت‌دلان «تلفیقی از دوبیتی‌های باباطاهر عریان». از سید یحیی برقی (مقدمه)، تهران: کتابفروشی اشرافی.
- هنینگ، و. ب. ۱۳۷۸. زبان کهن آذربایجان. ترجمه دکتر بهمن سرکاراتی. در سایه‌های شکار شده. چاپ اول، تهران: نشر قطره.

